

ولادت با سعادت ابي الفضل العباس(ع)

حضرت عباس بن امير المومنين علي بن ابي طالب(ع)، مكّي به "ابوالفضل" در چهارم شعبان سال 26 قمری و در ایام خلافت عثمان بن عفان، در مدینه منوره دیده به جهان گشود...



حضرت عباس بن امير المومنين علي بن ابي طالب(ع)، مكّي به "ابوالفضل" در چهارم شعبان سال 26 قمری و در ایام خلافت عثمان بن عفان، در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

مادر گرامی اش حضرت فاطمه بنت حزام، معروف به "امّ البنين"، همسر مکرّمه امام علي بن ابي طالب(ع) است. حضرت علي(ع) از این بانوي مکرّمه دارای چهار فرزند پسر به نام هاي: عباس، جعفر، عثمان و عبدالله شد و همگي آنان در روز عاشورا و در یاری برادر و امامشان حضرت اباعبدالله الحسين(ع) به دست سپاهیان يزيد بن معاویه به شهادت رسیدند. روایت شد که امیرمومنان(ع) روزی به برادرش عقیل بن ابي طالب(ع) فرمود: تو به نَسَب هاي عرب دانا مي باشي، همسري براي برگزين که فرزندان يياورد که همگي دلير، قوي و رزمنده باشند.

عقيل پس از تأمل در انساب عرب و زنان و بانوان شایسته، به برادرش امیرمومنان(ع) پیشنهاد کرد که با فاطمه ام البنين دختر حزام کلبی ازدواج کند، زیرا از پدران وي، شجاع تر و دليرتر در میان عرب ها کسی نمی شناسد.

امیرمومنان(ع) نیز به توصیه برادرش عقيل با ام البنين(س) ازدواج کرد و از وي دارای چهار فرزند پسر رزمنده و دلير گرديد. پس از تولد مبارك آثار حضرت عباس(ع)، وي در مكتب پدر مهربان و مادر فهيمش پرورش يافت و به رشد و تکامل رسید. هم چنین در همراهی برادرانش امام حسن مجتبي(ع) و امام حسين(ع)، رادمردی و رزمندگی را تجربه کرد. وي در آغاز خلافت پدرش امام علي(ع)، ده ساله بود و در همین سنين در تمام نبردهاي آن حضرت، حضور فعال داشت و هم چون مردان کارآموده و رزم آور، با دشمنان پدرش به نبرد مي پرداخت.

پس از شهادت پدرش امیرمومنان(ع)، لحظه اي از یاری و همراهی برادرانش امام حسن(ع) و امام حسين(ع) غافل نشد و حفاظت آنان را بر عهده داشت. اوج دليري، فداکاری و وفاداری عباس بن علي(ع) در واقعه کربلا آشکار گرديد.

وي در تمام لحظات سرنوشت ساز واقعه کربلا، در کنار برادرش امام حسين(ع) بود و نیرومندترین، دليرترین و اندیشمندترین فرمانده سپاه امام حسين(ع) به شمار مي آمد و آن حضرت به وي علاقه وافر داشت و از نظرات و دیدگاههايش استفاده مي نمود.

در عصر روز تاسوعا، شمر بن ذي الجوشن، امان نامه اي برای عباس و برادران مادري اش جعفر، عثمان و عبدالله آورد و از آنان درخواست کرد که سپاه امام حسين(ع) را رها کرده و به اردوي عمر بن سعد به پيوندند و يا طرفين را رها کرده و به وطن خویش برگردند.

حضرت عباس(ع) و برادرانش، شمر را از خود راندند و به وي پاسخ منفي دادند و عباس(ع) به وي فرمود: بریده باد دست هاي تو و لعنت باد بر امان نامه اي که برای ما آورده اي. اي دشمن خدا! ما را امر مي کنی که دست از یاری حسين(ع) برداريم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان آنان درآوريم؟ آیا ما را امان مي دهی ولي برای پسر پیامبر(ص) امانی نیست. شمر با پاسخ منفي حضرت عباس و برادرانش روبرو شد و از جدا کردن آنان از سپاه امام حسين(ع) ناامید گرديد و به خیمه گاه عمر بن سعد بازگشت.

هم چنین در شب عاشورا هنگامی که امام حسين(ع) از تمامی یاران خویش درخواست کرد که از تاریکی شب استفاده کرده و اردوي وي را ترك گویند و به خانه و کاشانه خویش برگردند و او را تنها گذارند، نخستین کسی که اعلام وفاداری و جان نثاری کرد، ابوالفضل عباس(ع) بود. وي عرض کرد: اي امام! برای چه تو را ترك گويم؟ آیا پس از تو زندگی کنیم؟ خداوند هرگز نگذارد که ما چنین کنیم و تو را در برابر دشمنانت تنها گذاريم. ما با تو مي مانيم و تا آخرين نفس از تو حمايت مي کنیم. پس از حضرت عباس(ع)، ساير یاران امام حسين(ع) نیز اعلان وفاداری نمودند.

به هر روي، این مرد بزرگ و دلير، در روز عاشورا فداکاری عظيمي از خود بر جای گذاشت و تا زنده بود، نگذاشت آسیبی به امام حسين(ع) و خیمه گاهش وارد گردد و سرانجام در حالی که برای کودکان خیمه گاه آب مي آورد، به دست دشمنان خدا به شهادت رسید. ابتدا دست راست و سپس دست چپش از بدن قطع شد و تیري به چشمش اصابت کرد و عمودي آهنین بر فرق سرش فرود آمد و او را از بالای زين اسب بر زمین انداختند و بدن شريفش را آماج نوک نیزه و تیغ شمشیر قرار دادند. عباس بن علي(ع) در آن هنگام فریاد برداشت: برادرم حسين(ع)! مرا دریاب.

امام حسين(ع) هنگامی که بر بالین بدن قطعه قطعه شده برادرش عباس رسید، بسیار متأثر و اندوهگین شد و در فراقش گریست و دست بر کمر خویش نهاد و فرمود: أَلَا إِنَّكَ سَرَّ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي؛ اکنون هشتم شکست و چاره ام به پایان رسید. پس از شهادت حضرت عباس(ع)، دشمنان گستاخ شده و بر خود امام حسين(ع) هجوم آورده و وي را نیز به شهادت رسانیدند.

امام زين العابدين(ع) نیز که در واقعه عاشورا حاضر بود و رشادت هاي بي بدیل عمويش حضرت عباس(ع) را از نزديك مشاهده

کرده بود، در فداکاری و مقام معنوی وی فرمود: رَحِمَ اللهُ العَبَّاسَ، فَلَقَدْ أَثَّرَ، و أبلِي، و فدي اخاه بنفسه حتّي قطعته يداه، فابده الله (عزّ و جلّ) بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنّة، كما جعل لجعفر بن ابي طالب (ع)، و ابّا للعباس عند الله (تبارك و تعالي) منزله يغبطه بها جميع الشّهداء يوم القيامة.

یعنی: خدا رحمت کند عمویم عباس را که برادرش را بر خود ایثار و جان شریف خویش را فدایش نمود، تا این که در یاری برادر، دو دستش را قطع نمودند و حق تعالی در عوض دو دست، دو بال به وی عنایت کرد تا در بهشت با آن دو پرواز کند، همان طوری که به عمویش جعفر بن ابي طالب (ع)، دو بال عنایت کرد. برای عباس (ع) در نزد پروردگار متعال منزلت و فضیلتی است که تمامی شهیدان راه خدا، آرزوی آن مقام و منزلت را دارند.

حضرت عباس (ع) به هنگام شهادت، دارای 34 سال بود و از وی پسر خردسالی به یادگار ماند که نامش عبیدالله بود و نسل بابرکت آن حضرت از همین فرزند خردسال توسعه و تکثیر یافت.

پیامبر صلی الله علیه و آله: مَنْ جُرِحَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِيحُهُ كَرِيحِ الْمِسْكِ... عَلَيْهِ طَائِعُ الشّهْدَاءِ

هر کس در راه خداوند مجروح شود، در حالی وارد قیامت می شود که بویش چون بوی مشک است... و نشان شهیدان را دارد. سالروز خجسته میلاد حضرت ابوالفضل عباس (ع)، حماسه آفرین دشت کربلا بنام روز جانباز نامیده شده است. جانبازانی که حکایت شگفت آفرینی آنها در میدان های عرفان و حماسه تکان دهنده بوده است. در نوشته های عارفان صاحب دل آمده است که: خداوند را دوستی است که همواره در اجتماع و در بین مردم، بی هیچ لاف و گزافی به زندگی و عبادت مشغولند، بی آنکه نامشان برجسته تر از نام های دیگران، بر سر زبان ها باشد آنان ناشناخته برای اهل زمین، و نام آورند برای آسمان. ملت ایران همیشه و در همه جا و در تاریخ بلندش قهرمانان نام آوری دارد که همواره به وجود آنان می بالد.

اینان نام آوران عرصه خونین جنگ و حماسه و نبردند، یا صاحب نامان عرصه های ژرف و شگرف علم و عرفان و مذهب. به شهادت تاریخ هیچ قومی و ملتی به اندازه ملت رشید ایران، در دامن خودش، دلاوران حماسی، اسطوره ای و عرفانی پرورش نداده است. قهرمانان حماسه ساز ما در جبهه های جنگ تحمیلی روحشان آکنده از فضایل نورانی و انسانی بود و ملت های دیگر همواره این نام آوران دنیای حماسه اسطوره و عرفان ما را ستوده اند و همواره آرزوی داشتن چنین کسانی را در خیال خود پرورانده اند.

مردانی که هشت سال در برابر یورش گسترده و همه جانبه دشمنان نور و روشنایی، ایستادگی کرده اند و مقاومتشان را نشان فرشتگان دادند، آنها فقط قهرمانان جسم نیستند، بلکه پهلوانان روح نیز می باشند. وقتی دشمن آتش در این سرزمین انداخت و شعله های سرکش و مغرور این آتش بخش وسیعی از خاک سبز ما را فرا گرفت، جمعی از فرزندان این دیار خود را به دل این آتش زدند، با آتش پنجه در پنجه افکندند و خود را سوختند تا سر زمین و آیینشان سبز بماند. آنها بدون اینکه هراسی به خود راه دهند سالها دل به خدا و تن به طوفان سپردند و سرانجام به رسم هدیه عضوی از بدن خود را که از خدای سبحان امانت گرفته بودند، تقدیم حضرت رب العالمین کردند.

جانبازان شیمیایی ما، گمنام ترین و سربلند ترین قهرمانان جبهه های دفاع مقدس هستند. آنها هر روز، زندگی در میان شعله های آتش را تجربه می کنند. داستان نشستن شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم (ع) در دل آتش حکایت همین جانبازان ماست که از نسل معنوی همان پیامبر آتش نشینند.

جانبازان دلاور ما در هر جبهه ای از جبهه های مقدس ردپایی از خود گذاشته اند که آثار آنها را در تمامی جبهه های غرب و جنوب می توان دید. آنها گاه در لابلای کوه های سر به فلک کشیده کردستان به جست و جو و دفاع مشغول می شدند و گاه در میان امواج خروشان کارون و اروند، در پی دیار دلدار، تن به طوفان دریا سپرده اند، که حکایت شان یک تاریخ حادثه را در برابر ما آشکار می کند. اگر چه بسیاری از مجاهدان این دیار، پاداش شجاعانشان را از خدای سبحان گرفته اند و به مقام عظمای شهادت نایل آمدند اما اگر به دقت به جاده زندگی نگاه کنیم، سوارانی را می بینیم که همچنان چالاک و چابک به سمت نور در حرکتند و بیرق فتح و پیروزی و نوید ظهور مولایمان را در دست پر قوتشان به اهتزاز در آورده اند.

هنوز راه همان است و مرد بسیار است خبر دهید که اهل نبرد بسیار است
فرازهایی از سخنان ایت الله خامنه ای

...جانبازان ماهم عمدتا از همین مجموعه ی فداکار تشکیل شده اند؛ یعنی کسانی که با همین.. احساس و با همین روحیه از محیطهای شغلی و درسی و کاری و خانوادگی خودشان بیرون آمدند؛ در همان میدان خطر رفتند و تا مرز شهادت هم پیش رفتند؛ منتها شهادت نصیبشان نشد و به زندگی برگشتند؛ لیکن با نقص جسمانی، سلامت خودشان را فدای این راه کردند؛ بعد هم صبر کردند...

... وقتی جانباز صبر می کند، وقتی پای خدا حساب می کند، وقتی يك جوان نیرومند زیبای برخوردار از محسنات طبیعی، با از دست دادن پا، دست، کبد، سلامتی و محروم از بسیاری از خیراتی که انسان بر اثر سلامت جسمانی از آنها برخوردار می شود، در میان سایر مردم راه می رود، اما شاکر است، اما احساس سرافرازی و سربلندی می کند که در راه خدا کاری کرده ؛ این قیمت و ارزشش از شهدای ما کمتر نیست ؛ گاهی هم بیشتر است. ..

...من به شما عرض کنم، برای يك ملت اگر عزت سیاسی و اجتماعی مطرح است، اگر رفاه مادی و رفاه در زندگی مطرح است، اگر رسیدن به آرزوها و آرمانهای بزرگ معنوی و دنیایی و آخرتی - هر دو مطرح است، اگر دنبال علم است، اگر دنبال قدرت جهانی و بین المللی است، هرچه که این ملت به دنبال آن است، این در صورتی تأمین می شود که این ملت بتواند يك عنصری را، يك چیزهایی را در خود به وجود بیاورد؛ اول ایمان است، ایمان به همان هدف ؛ ایمان به همان راه...

. . بی ایمانی و ولنگاری و باری به هرجهتی و دمدمی مزاج بودن، با آینده ی روشن و افتخارآمیز نمی سازد. شما اگر تاریخ را نگاه کنید، خواهید دید هر ملتی هم که به جایی رسیده است، اولین چیزی که داشته است، ایمان و اعتقاد بوده است. اگر سیر تاریخ را مطالعه کنید - نه تاریخ هزار سال و پنج هزار سال قبل ؛ نه، همین تاریخ معاصر؛ همین کشورهایی که امروز در دنیا هستند؛ اگر به تاریخ همینها مراجعه کنید - می بینید آنچه که دارند - حالا هرچه هست - امور مثبت و ایجابی که از آن برخوردار هستند، این در يك فصلی به آنها داده شده است که در آن فصل، این خصوصیات را داشته اند؛ اول ایمان. آن وقت آن جامعه یی که با فکر درست خود، با تشخیص درست خود، عزت و افتخار و سعادت زندگی را در راه خدا یافته است و می داند که اگر به دین خدا عمل کند، هم دنیا و هم آخرت، هم مادیت و هم معنویت با هم نصیب او خواهد شد، اولین شرط این راه این است که به این فکر، به این مبنا، به این راه ایمان داشته باشد....